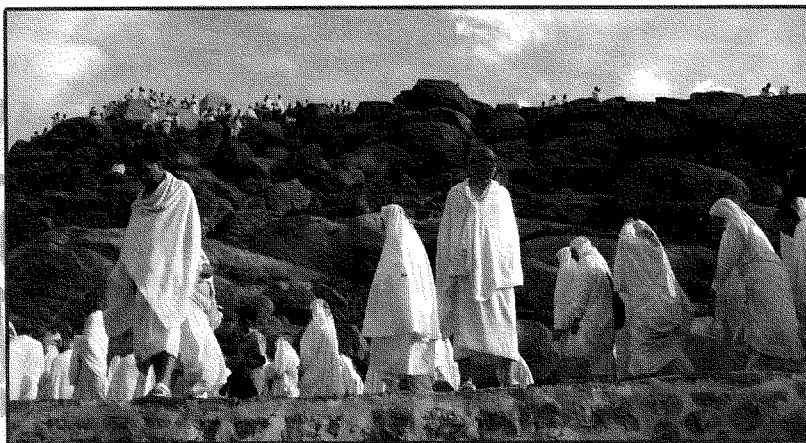


تاریخ ورجال





تاریخ حج گزاری مسلمانان وسهم ایرانیان در آن

رسول جعفریان

جزیری، شرح حال پدر و شغل وی را با عنوان «کاتب دیوان امرة الحاج من دیوان السلطنة الشریفه» به تفصیل آورده است (۱۷۰/۱). آن ایام پسر (مؤلف همین کتاب)، همراه پدرش به حج می‌رفت؛ «وسافرت معه نائباً مرّات» (۱۷۲/۱) و ضمن آن، به کار تجارت و علم اندوزی می‌پرداخت؛ «وأتسبب مع ذلك ببعض التجارة» (۱۷۵/۱)؛ اما به سرعت تجارت را رها کرد و به سراغ علم رفت.

او شرحی از تحصیلات و مشایخ خود را همانجا به دست داده است (۱۷۳/۱) و (۱۷۵).

سر و کار عبدالقادر و پدرش با امر حج، سبب شد تا وی کاری عظیم و شگرف

در باره کتاب دُرر و مؤلف آن
این کتاب، که در پیشدید شماست، نوشته عبدالقادر بن محمد بن عبدالقادر بن محمد انصاری حنبلی مصری، از علمای قرن دهم هجری است. بی مقدمه باید گفت علاقه نویسنده به حج، به خاطر آن است که پدرش عمری را در دیوان حج حکومت ممالیک سپری کرده است. پدر وی، محمد بدرالدین بن عبدالقادر جزیری است، که در ۸۸۰ ق. به دنیا آمد (ج ۱، ص ۴۷۰) و به سال ۹۴۴ درگذشت. وی در زمان ممالیک چرکسی و حتی پس از روی کار آمدن عثمانی‌ها، در سال ۹۲۳، شغل خود را در دیوان حج مصری همچنان داشت.

ابعاد آن، به صورت یک کار دایرة المعارفی و البته در قالب موضوعی است. نگاهی به عناوین اصلی کتاب، به خوبی نشان می‌دهد که هدف مؤلف نوشتن کتابی دایرة المعارفی در باره حج، با زاویه دید تاریخی است. بیان نظام حج‌گزاری در دوره‌ای که حج و دیوان حج یکی از گسترده‌ترین سیستم‌های اداری را داشت، از ویژگی‌های مهم این کتاب و برگرفته از تجربه‌های شخصی وی در کنار پدرش می‌باشد. بیان اصطلاحات اداری مربوط به حج، که بسیاری هم برگرفته از کلمات فارسی است و از طریق ترک‌های مملوکی به نواحی مصر و شامات رفته، با دقت و مبسوط بیان شده است. برخی از نمونه‌ها: مهتار طشت خانه، مهتار فراش خانه، مهتار رکاب خانه، ارمغانات، حوائج خانه، و بسیاری دیگر.

چاپ کتاب به هیچ روی در شأن موضوع و حجم اطلاعات آن نیست. وجود اغلاط فراوان، ناخوانی‌ها و بدخوانی‌های گسترده، نداشتن فهرست اعلام و اماکن و بسیاری از دشواری‌های دیگر، اموری است که می‌طلبد این کتاب یک بار دیگر با تصحیح عالی، به وسیله چند متخصص که با تاریخ و جغرافی، در ابعاد وسیع آشنایی داشته باشند، عرضه شود.

در زمینه حج انجام دهد، که همین «کتاب درر الفرائد المنظمه فی أخبار الحاج و طریق مکه المعظمه» است. این کتاب ویژه اخبار حج است. گرچه به مطالبی نیز به صورت حاشیه‌ای، و همچنین مطالبی در باره تاریخ مصر، به خصوص والیان این دیار پس از روی کار آمدن عثمانیان دارد که بسیار مغتنم است.

مطالب این کتاب نیز، مانند تواریخ دیگر، آن مقدار که مربوط به زمان خود مؤلف و مشاهدات اوست، ارزش زیادی دارد. در واقع حوادث مربوط به حج در دهه‌های میانی قرن دهم، بسیار مفصل‌تر از بخش‌های دیگر است و دلیلش هم معاصر بودن مؤلف با این تحولات می‌باشد.

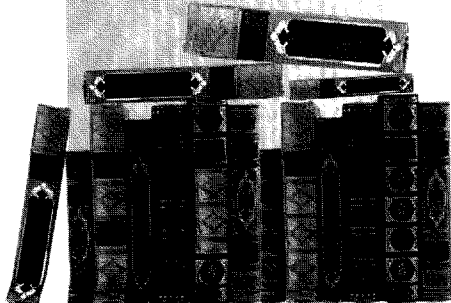
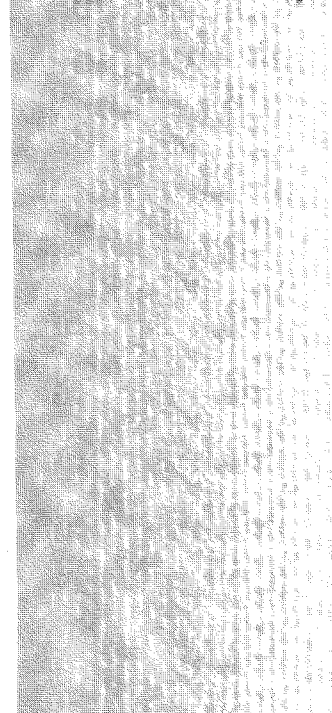
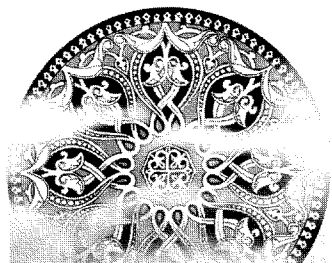
البته نگارش در باره حج، راه‌های حج، حوادث مکه و مدینه، که غالباً مربوط به حج است، پیشینه دیرینه دارد. آثار فراوانی در این زمینه نوشته شده که بسیاری از آن‌ها مورد استفاده همین مؤلف در این کتاب است. اما آن آثار هر کدام به موضوعی خاص؛ مثلاً راه‌ها، یا شاهانی که حج به جای آورده‌اند، یا اخبار مکه اختصاص داشته است؛ اما آنچه در این کتاب جالب است، توجه به موضوع حج به صورت یک کل یا به عبارتی بررسی تمامی

دیگری است که در باره حکم قهوه در سال ۹۶۶ نوشته شده و کتاب‌های مربوط به این موضوع همزمان با رواج یافتن قهوه در شرق، در میان فقهای سنی فراوان است.

گزارش مقاله ما، بر اساس چاپ مصححی به نام محمد حسن اسماعیل از انتشارات دارالکتب العلمیه است. وی می‌گوید: کتاب را بر اساس سه نسخه تصحیح کرده است، چیزی که ادعای وی را در مقابله سه نسخه در پاورقی‌ها نشان دهد، وجود ندارد؛ گرچه صفحاتی از این چند نسخه پس از مقدمه آمده است. شگفت آن که در مقدمه چند سطرِ او هم، اشاره‌ای به زندگی مؤلف نیست و معلوم نیست از کجا روی جلد نوشته شده که وی در سال ۹۷۷ درگذشته است.

قطب‌الدین نهروالی (۹۱۷ - ۹۹۰) که روابط نزدیکی با نویسنده داشته، در البرق الیمانی که در سال ۹۸۲ نوشته شده، از وی یاد کرده و بر او رحمت فرستاده است و این نشانگر آن است که پیش از این تاریخ درگذشته است.

جزیری آثار دیگری هم دارد که خلاصه الذهب فی فضل العرب، از آن جمله است. توجه وی به دفاع از عرب در ضمن همین کتاب هم آشکار است. با وجود تهاجم قبایل عربی، نگاه وی چنان است که معمولاً حقوق آنان پرداخت نمی‌شده و همین سبب آن حوادث می‌شده است! عمدة الصفة فی حل القهوة اثر



باب هفتم: در باره شخصیت‌ها و زنان و مردانی است از صحابه و خلفا و وزرا و اکابر امرا. فصل خاصی در این آخرین باب کتاب، به زنان اختصاص یافته است. هرچند در موارد دیگری از کتاب هم درباره زنان مطالبی وجود دارد.

چاپ حمد جاسر از درر

وقتی کار نگارش این مقاله پایان یافت، جایی خواندم که این اثر را استاد مرحوم حمد جاسر، در سه مجلد، در سال ۱۴۰۳ چاپ کرده است. از این که کار کتاب را بر اساس آن انجام نداده بودم، بسیار متأسف شدم. در سفر عمره در شعبان سال ۱۴۲۷ (شهریور ۱۳۸۵) نسخه چاپی آن را در کتابخانه مسجد نبوی به دست آوردم و تازه متوجه شدم چه کار ارجمندی ارائه شده است. حمد جاسر در آنجا مقدمه‌ای مفصل نوشته و ضمن آن می‌گوید: این اثر، در نوع خود اثری منحصر به فرد است و مؤلف وقایع را تا سال ۹۷۲ در آن آورده است. اما این که چرا شخصیت وی مغفول واقع شده، بسا به خاطر تندیه‌های وی در حق علما و قضات و مدرسان باشد. وی می‌نویسد: نخستین بار چند نفر از علمای مدینه نسخه‌ای از آن را، در این شهر به دست آورده، آن را استنساخ

فهرست اجمالی کتاب چنین است:
باب اول: ابتدای بنای کعبه و فضل آن و معنای حج و عمره و اخبار مکه و قبایل ساکن در آن، تا پیش از اسلام.

باب دوم: در باره امارت حاج و این که رسول چگونه حج‌گزارد و شرایط امیر الحاج، مناصب تابعه امارت حج.

باب سوم: فتح مکه و امیر الحاج‌های از زمان رسول تا زمان مؤلف و مرور بر برخی از وقایع در مکه و راه‌های حج.

باب چهارم: شرح دیوان امارت حاج. چگونگی آماده شدن کاروان و شرح مسیرها، شرح شترها و وسائل سفر و قیمت‌ها، تاریخ امارت حج و اعتبار و ارزش آن در ادوار مختلف.

باب پنجم: که از مهم‌ترین ابواب کتاب است، اختصاص به راه‌ها، مسافت‌ها و مراحل میان شام و مصر تا مکه و طوایف عرب مقیم در طول راه دارد. همین‌طور مختصری در باب بدر و شهدای این جنگ و منطقه بدر، رابع و نیز شرحی در باره مکه و فضایل و اسامی آن در این باب آمده است.

باب ششم: در باره مدینه و کیفیت زیارت و اعمالی است که زائر هنگام ورود باید انجام دهد.

ضمن اشاره به این‌که مسوده کتاب در سال ۹۶۱ تمام شده، گویا چنان اشارت دارد که کتابت نهایی در رجب سال ۹۹۰ بوده است. این‌که این تعبیر از کاتب است یا مؤلف، باید تحقیق بیشتری صورت گیرد. ارجاعات مقاله ما همه به چاپ دارالکتب العلمیه است که ناشری است با آثار سرقتی از دیگران و بدون تحقیق که البته به نام تحقیق و تصحیح چاپ می‌کند.

منابع کتاب

مؤلف در این کتاب بسیار با ارزش و پر اطلاع، از منابع مختلفی استفاده کرده است که به‌طور کلی می‌توان آن‌ها را شامل دو بخش دانست:

منابع مکتوب: منابع مکتوب وی بسیار گسترده بوده و شامل آثار فراوانی در جغرافی و تاریخ، به خصوص منابع تاریخ و جغرافی مکه است که تنها به اسامی بخشی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم. گفتنی است، وی به رغم آن‌که از بسیاری از کتاب‌های مورد استفاده خود نام می‌برد، اما در موارد بیشتری مطالبی نقل کرده و منبع آن‌ها را بیان نکرده است. به هر روی، شماری از منابع او با ذکر برخی از صفحاتی که از آن آثار نقل شده، به این شرح است:

کردند و نسخه را برای چاپ برای محب‌الدین خطیب فرستادند. وی آن را بانسخه‌ای در الأزهر مقابله و در سال ۱۳۸۴ در ۷۱۴ صفحه به چاپ رساند. به‌نظر حمد جاسر هر دو نسخه یک اصل داشته و به شدت مغلوط بوده و به علاوه، بر اساس مسوده اول مؤلف کتابت شده بوده است. این در حالی است که مؤلف بعدها نسخه خود را تکمیل کرده و برابر نیمی از کتاب بر آن افزوده است. مسوده در سال ۹۶۱ تمام شده اما یادداشت‌هایی تا سال ۹۷۲ بر آن افزوده شده است. طبعاً چاپ جدید آن، که از حمد جاسر است، بر اساس نسخه‌های دیگری که آن اضافات را دارد، فراهم آمده است.

حمد جاسر سپس به بیان شرح حال مؤلف پرداخته و در این باره به تفصیل سخن گفته و در ادامه شرحی از نسخه‌های مورد استفاده خود هم، ارائه کرده است. چاپ حمد جاسر در سه جلد و طی ۱۹۲۳ صفحه به انجام رسیده و از آنجا تا ص ۲۲۹۹ فهرس متعدد کتاب شامل فهرست اعلام، امکان، اصطلاحات خاص، قبایل، اشعار و کتب است. بخش اصطلاحات آن، به دلیل اشتغال آن‌ها بر لغات و ترکیبات فارسی و ترکی، عالی است. مؤلف در انتهای نسخه،

از این کتاب آورده، می‌توان نام آن‌ها را به دست آورد.

منابع شفاهی: منابع شفاهی وی مطالبی است که او از طریق مسافرت به حرمین و شنیدن از اشخاص یا با نامه‌نگاری، به برخی از چهره‌های برجسته در حرمین و گرفتن اطلاعات از آنان، به دست آورده است. این بخش حجم بالایی از مطالب موجود در کتاب را تشکیل می‌دهد.

از جمله کسانی که مطالب زیادی از او نقل کرده و بیشتر آن‌ها از طریق نامه‌نگاری بوده، قطب‌الدین نهروالی است که فقیه حنفی و قاضی حنفیان مکه و مورخ بوده و کتاب البرق الیمانی و نیز کتابی با عنوان «الاعلام بأعلام بیت الله الحرام» در تاریخ مکه دارد. (نک: ۱/۶۴۶، ۶۷۸).

برای نمونه، گزارش سفر حج همسر شاه طهماسب را، خود بر اساس آنچه در مکه دیده، نقل کرده است. وی گزارشی هم از طریق همین قطب‌الدین نهروالی از شخصی به نام سید مرتضی از احفاد شریف جرجانی که در سال ۹۶۸ به حج آمده بوده، از روی کار آمدن صفویان از او نقل کرده که خواندنی و حاوی نکات تازه است (۴۹۷/۲ - ۴۹۳) وی در نقل از نهروالی با عبارت «أخبرني صاحبنا الشيخ العلامة

- تاریخ مکه ازرقی (۲۶/۱)

- مرآة الزمان سبط بن جوزی (۷۶/۱)

- کتاب المشارق (۱۰۹/۱)

- مروج الذهب (۹۹/۱)

- حجة الاسلام برهان‌الدین بقاعی

(۱۲۰/۱)

- مسالك الابصار که به اسم نویسنده

آن، ابن فضل الله از آن نقل می‌کند (۷۳/۲)

- تقویم البلدان (۶۷/۲، ۶۱)

- سفرنامه مکه یک مغربی (که بعد از

حج به عراق آمده و گزارشی از مراحل سفر

نوشته است (۷۳/۲، ۸۰)

- خطط مقریزی (۱۱۰/۲)

- المسالك و الممالک ابو عبید بکری

(۹۲/۱، ۱۱۲/۲، ۱۲۶ و ۳۰۷)

- عجایب البلدان المسمی بخریده

(۱۱۲/۲).

- السلوک مقریزی (۱۴۶/۲).

- نزهة العیون (۱۹۷/۲)

- اتحاف الوری (در بسیاری موارد)

- العقد الثمین (در بسیاری موارد).

- الدلیل علی مرآة الزمان (۲۴۸/۲).

- عیون التواریخ (۴۸۵/۲)

و ده‌ها عنوان کتاب دیگر که

خوشبختانه بر اساس فهرست نام کتاب‌ها که

حمد جاسر در انتهای چاپ سه جلدی خود

سفرش به قاهره نقل می‌کند (۲/۲۳۰، ۲۴۰). وی حتی مستقیم از خود ابو نمی هم اخباری نقل کرده است: «فلقد أخبرني السيد الشريف أبو نمي بن بركات أمير مكة ...» (۵۸۵/۱)

سهم ایران در کتاب

این کتاب که ویژه اخبار حج است، سهم بسیار ناچیزی از آن به ایران اختصاص دارد و اخباری که به‌طور کلی و معمولاً با تعبیر عجم و نام برخی از شهرهای ایران آمده، در حدّ انتظار نیست. با این حال، جسته و گریخته مطالبی دارد که گرچه بسیار اندک است، اما می‌تواند گوشه‌ای از مسائل حج‌گزاری ایران را نشان دهد.

روشن است که حج رفتن ایرانیان، بخشی از زندگی مذهبی آنان از همان قرون نخستین اسلامی بوده است. اما این جماعت، همیشه جزئی کوچک از محمل عراق بوده و به همین دلیل، نمودی را برای حضور در یک تاریخ عمومی از حج نداشته است. در طول قرون، چهار محمل اعزام می‌شد؛ محمل عراق، شام، مصر و یمن (۱/۲۵۰). داشتن محمل، نشانه‌ای از کثرت حجاج یک دیار و مهم‌تر از آن، حضور یک دولت قوی و با نفوذ در پشت

المحقق البلیغ الأوحّد قطب الملة و الدین النهروالی المکی الحنفی ...» (۱/۱۵۰). و جای دیگر: «و کتب إلى صاحبنا الشيخ العلامة القطب النهروالی مفتی مكة» (۱/۶۴۵، ۶۴۶). البته نقل‌های شفاهی، منحصر به آنچه از نهروالی نقل می‌کند نیست، بلکه موارد دیگر هم وجود دارد (۱/۱۵۴).

اطلاعات وی درباره حوادث دوران حیاتش؛ یعنی رخدادهای بین ۹۴۰ - ۹۷۷ مفصل‌تر و دقیق‌تر از بخش‌های دیگر کتاب است.

گزارش وی از برخی از راه‌ها یا شهرهای طول مسیر هم شفاهی است. برای مثال، در باره ینبع اشاره می‌کند که در حال حاضر، قاضی آنجا، رفیق ما برهان‌الدین ابراهیم بن یحیی شافعی است. سپس می‌افزاید: تا آنجا که بر من آشکار شد، به جز وی و خانواده‌اش در این قریه شافعی سنی وجود ندارد. غالب اهالی قرای حجاز، مذهب زیدیه داشته و خون شافعیان را مباح می‌دانند (۲/۱۶۲). وی بركات پدر ابو نمی دوم را در پیری دیده بوده و او را وصف می‌کند و بعد هم شرحی در باره ابو نمی، فرزندش احمد و سپس حسن به دست می‌دهد و حتی مطلبی شفاهی از حسن، در

چنان است که مؤلف در امر حج، اصفهان را هم از بلاد خراسان می‌داند. وی می‌نویسد: یکی از زنانی که در سال ۵۷۹ به حج آمد، «ابنة الدقوسی صاحب اصبهان من بلاد خراسان» بود (۳۶۰/۱).

جزیری ضمن بیان فاصله شهرها تا مکه، از بسیاری از شهرهای ایرانی و نیز شهرهای موجود در خراسان یاد می‌کند.

وی البته در شرح منازل راه، تنها راه‌های معینی؛ چون راه شام و مصر به حجاز و یا راه عراق به حجاز را به صورت جزئی و مرحله به مرحله شرح می‌دهد، اما در بحث از فواصل، فاصله شهرهای مختلف تا مکه، از جمله اصفهان (۳۱۳ فرسخ)، توریز (تبریز، ۳۶۰ فرسخ)، هرات (۴۴۸ فرسخ)، بلخ (۵۳۰ فرسخ)، مرو شاهجان (۴۳۳ فرسخ)، غزنه (۵۷۹ فرسخ)، هرمز (۶۹۰ فرسخ)، کابل (۵۴۷ فرسخ)، دهلی (۱۰۷۳ فرسخ)، فرغانه (۵۹۰ فرسخ) و ترمذ (۵۳۲ فرسخ) را می‌نویسد (۴۹/۲).

حجاج ایرانی همراه حج عراقی

کاروان حج عراقی، در مقابل آنچه که از آن به عنوان کاروان حج شامی و مصری یاد می‌شود، شامل تمامی حج‌جایی بوده که از نواحی شرق اسلامی به حج می‌آمدند. اما

سر آن بوده که می‌توانسته به نوعی در حرمین هم اعمال نفوذ کند. بنابراین، اخبار حج هم، بر محور همین چهار مرکز بود. حجاج دیگر مناطق در غرب، (مانند مغربی‌ها، الجزایری‌ها و...) و همین‌طور در شرق (مانند شهرهای ایران) در حاشیه بودند. طبعاً منهای این کتاب، بخشی از اطلاعات مربوط را می‌توان در کتاب‌های مسالک و ممالک و نیز در شرح حال بسیاری از رجال، علما و محدثان آن دوره به‌دست آورد. توجه داریم که در طول قرون، و به عبارتی تا قرن هشتم، و حتی مدت‌ها بعد از آن، برای اعراب یا به‌طور کلی غیر ایرانی‌ها، از ایران به عنوان ایران یاد نمی‌شد بلکه برای نمونه از حجاج خراسان و ماوراءالنهر و... سخن به میان می‌آمد. به خصوص تعبیر «خراسان» یا «الربک الخراسانی» (۳۴۱/۱). گویی در یک دوره طولانی، اشاره به حجاج شرق بوده است. مثلاً در این عبارت: «لم یحجّ إلى مکه أحد من العراق و لا من خراسان، خوفا من القرمطی» (۳۱۹/۱). یاد از «جماعة السمرقندیین» در برخی از اخبار حج (۳۴۰/۱)، می‌تواند اشاره به این باشد که به هر حال در کاروان، همشهری‌ها یکجا بوده و نامی هم برای خود داشته‌اند. نقل دیگری

به فرماندهی حماد بن عدی، برابر ایشان ایستادند که یک جوان سمرقندی تیری به او زد و وی را کشت و کاروان نجات یافت. اما سال ۴۱۳ بار دیگر: «بطل الحاج من العراق لتأخر أهل خراسان» (۳۴۰/۱).

در سال ۴۱۵ کاروان حج خراسان با ریاست حسنک وزیر (ابوعلی حسن بن محمد نایب سلطان محمود غزنوی) انجام شد و همزمان، کاروان حج عراق با ریاست ابوالحسن - محمد بن حسن - اقساسی علوی (م ۴۱۵) به حج رفت. این دو کاروان عظیم، پس از اتمام حج، از ترس قبایل عرب، مصمم به بازگشت از راه شام شدند و برای این کار می‌بایست از خلیفه فاطمی اجازه می‌گرفتند که او هم خشنود شده و دستور داد تا مسیر را برای ایشان آماده سازند. این استقبال فوق العاده بود. این کار برای القادر بالله خلیفه متعصب عباسی که سختگیری در مسائل مذهبی را دوباره در بغداد باب کرد، بسیار گران تمام شد. رییس کاروان عراق را که ابوالحسن محمد اقساسی علوی بود چندان تهدید کرد که بمرد. به علاوه، خلیفه به سلطان محمود نوشت تا به حسنک وزیر (م ۴۲۱ - ۴۲۲) بگوید که هرچه از خلیفه فاطمی گرفته به او بسپرد تا در بغداد آتش بزند. این اموال در جمادی الاولی، سال

اهمیت ایران به نام خراسان بود. به همین دلیل «رکب عراقی» یا کاروان حج عراق، شامل حجاجی بود که از بغداد و خراسان پدید می‌آمد. در اخبار مربوط به حج، در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم، کاروان حج عراق و خراسان بایکدیگر ذکر می‌شود. برای نمونه، ذیل حوادث سال ۴۰۳ گفته شده است: «بطل الحج من خراسان و العراق». یا درباره سال ۴۰۷ گفته شده است: «لم یحج أحد من العراق لتأخر أهل خراسان» (۳۳۹/۱). این که تأخیر خراسانیان سبب تعطیلی حج می‌شده، نشانگر اهمیت حضور کاروان خراسان در کاروان عراق بوده است. این مطلب ذیل رخدادهای سال ۴۱۰ هم گفته شده که حج عراقی هابطل شد؛ چرا که در رسیدن حجاج خراسانی تأخیر شد (۳۳۹/۱). در واقع عراقی‌ها منتظر رسیدن خراسانیان بودند و تأخیر آنان سبب می‌شد تا زمان از دست برود و این برای حج اهمیت دارد که روی «زمان» حرکت صورت گیرد.

در سال ۴۱۲، بعد از آن که کاروان حج عراق برای چند سالی تعطیل بود، سلطان محمود غزنوی در این باره اقدام کرد و در سراسر خراسان، اعلام حج نمود، پولی هم برای تقسیم میان اعراب اختصاص داد و کاروان حرکت کرد. با این حال، قبایل عربی



مورد بحث ما تکرار شده است. زمانی که این حج تعطیل می‌شد، معنایش این نبود که کسی به حج نمی‌رفت. کسانی که جرأتی داشتند اقدام می‌کردند. در سال ۴۲۱ ضمن آن‌که حج عراق به دلیل تأخیر خراسانیان تعطیل شد، گروهی از کوفیان با یک قافله بزرگ از شتران بادیه راهی حج شده و آخر محرم سالم برگشتند (۳۴۲/۱). تعطیلی حج عراق در سال‌های بعد مرتب ادامه داشت و این تعبیر تکرار می‌شود که «لم یحج أحد من العراق» (۳۴۳/۱).

جزیری ذیل حوادث سال ۴۶۴ می‌نویسد: پده‌ای برای کعبه از سوی سلطان هند سلطان محمود بن سبکتکین تهیه شده بود که در این سال، نظام الملک آن را یافت و به مکه فرستاد. این در حالی است که بیش از چهل سال از سلطان محمود گذشته بود. بسا این اقدامی بوده که از سوی برخی از جانشینان او، که در غزنین بودند، صورت گرفته است.

پرده ارسالی خواجه نظام الملک، روی پده‌ای که ابوالنصر استرآبادی فخرالرؤسا - ابراهیم بن محمد بن علی بن فارسی استرآبادی - بر کعبه پوشانده بود، قرار داده شد (شفاء الغرام، ۱۲۲/۱، النجوم الزاهرة، ۹۵/۵).

۴۱۶ تحویل شده و آنها را در باب التونی - النوبی - در حضور مردم آتش زدند. طلاها را هم ذوب کرده میان فقرا تقسیم کردند. با این حال، جزیری تأکید می‌کند که اقدام ظاهر فاطمی، سبب شد تا اهل خراسان و ماوراءالنهر او را ستایش کنند که به آنان احسان کرده و زمینه زیارت بیت المقدس را هم برای آنان فراهم کرده است. (۳۴۲/۱ - ۳۴۱). لازم به یادآوری است که این کاروان ترکیبی از دویست هزار نفر حاجی و شصت هزار شتر بود. خبر یاد شده را ذهبی هم به اجمال آورده و می‌گوید:

این کاروان، به خاطر فساد «درب العراقی» از «درب الشام» آمدند و والی رمله از آنان پذیرایی کرد و ظاهر فاطمی هم هدایایی به آنان داد. وقتی به بغداد رسیدند، القادر خشمگین شد و فاطمیان را یهودی خواند و در نسب‌شان تردید کرد و به حاکم مصر دشنام داد و دستور داد خلعت‌ها را در باب النوبی آتش زدند (تاریخ الاسلام - چاپ عبدالسلام تدمری - ۲۸/۲۵۱). گزارش کامل این ماجرا را مقریزی در اتعاض الحنفاء (۱۳۷/۲، ۱۳۹ و نیز بنگرید: کامل، ۳۴۰/۹) آورده است.

پس از آن هم مکرر تعبیر تعطیلی حج عراق به سبب تأخیر خراسانیان در منبع

صاحب اتحاف، فهرستی از کارهای این ابوالنصر استرآبادی را به این شهر آورده است: تعمیر برخی از مواضع مسجد الحرام، که تخریب شده بود. وی سی هزار دینار برای این کار گذاشت که برخی را برای مخارج آن و برخی را هم امیر محمدبن ابی هاشم برداشت. اجرای طرح آب عرفات به مکه، در فترتی که اصل آن از زبیده بود، پوشاندن پرده بر کعبه، که چند سال بود بی پرده مانده بود. درست کردن میزاب طلا. اعطای صدقاتی در حرمین و کمک هزینه یک سال به فقرای مکه و مدینه. گفته شده است که این مال متعلق به سلطان شاه بوده که در اختیار وی گذاشته شده و او نذر کرده بوده است که پس از نجات از حبس و دشواری ها، آن را هزینه کند. (اتحاف، ۴۷۶/۲)

طی سال‌ها، امیر حج کاروان عراق، از علویان بود و مشهورترین علوی که برای سال‌ها این کار را بر عهده داشت، ابو احمد موسوی پدر سید رضی و سید مرتضی از شیعیان امامی بغداد بود. اما برای نخستین بار در سال ۴۶۸ یک امیر ترک با نام امیر ختلع لتکتین امیر الحاج شد (۳۴۶/۱). در تمام این سال‌ها رقابت میان عراق و شام یکسره ادامه داشت و تعطیلی حج عراق امری عادی بود،

اما این ابو النصر گویا در سال ۴۶۶ به مکه آمد و کارهای عمرانی نیکویی کرد که از آن جمله در خود مسجد الحرام بود. همین‌طور در مسجد تنعیم. در باره آب زبیده هم اقداماتی کرد و آن را دوباره به جریان انداخت. در این وقت بود که مشاهده کرد، کعبه دو سالی است پرده ندارد. وی پرده‌ای از پارچه‌ای سفید تهیه کرده، به آن پوشاند؛ پارچه‌ای که کار هند بود. همچنین صدقات زیادی میان مردم حرمین تقسیم کرد. به همین سبب او را مغیث الحرم لقب دادند. (۳۴۶/۱ - ۳۴۵). منبع این مطالب باید مطالبی باشد که در اتحاف (۴۷۵/۲) آمده است. در آنجا کتیبه‌ای که از این شخص در مسجد تنعیم بوده، عیناً نقل شده، که باید منبع خبر صاحب اتحاف هم همان کتیبه باشد: «أمر بعمارة مسجد عائشة أم المؤمنين بأمر من الرئيس الأجل السيد فخر الرؤساء مغیب الحرمین أبوالنصر ابراهیم بن محمد بن علی فی شهر رجب منها عنه و عن اخیه ذی المحاسن ابی مسعود علی بن محمد بن علی، تقبل الله عملهما و بلغهما فی الدارین أملهما و شکر سعیهما ولا قطع من الحرمین أثرهما».

همین متن در العقد الثمین» (۲۶۱/۳)

هم آمده است.

این مشکل از قرن سوم وجود داشت و خبری حکایت از آن دارد که در سال ۲۸۷ شمار زیادی از قبیله طی به کاروانی از حجاج که سه هزار نفر بودند، حمله کردند. اما کاروانیان به جنگ با آنان پرداخته، رئیس آنان و شماری از اشراف ایشان را کشتند و با سرهای بریده، که روی چوب نصب بود، پیروزمندانه وارد بغداد شدند (۳۱۴/۱). بعد از آن تا چند دهه، حج عراقی با مشکل قرامطه مواجه بود و بسیاری از سال‌ها تعطیل می‌شد. مشکلات دیگری هم وجود داشت که گاه سبب تعطیلی حج به صورت پیاپی برای هفت تا هشت سال می‌شد، از جمله میان سالهای ۳۷۱ - ۳۷۸ هجری (۳۳۳/۱). مشکلات طبیعی و دیر شدن هم، گاه سبب تعطیلی می‌شد (۳۳۷/۱). اما سابقه نزاع میان کاروان حج عراقی با دیگران؛ یعنی کاروان مصر و شام و همین‌طور امیر مکه که معمولاً باید جانب آنان را می‌گرفت، امری عادی است که به قرن چهارم می‌رسد. طی سال‌ها بلکه قرن‌ها این رقابت وجود داشت. شاید نخستین بار درگیری میان کاروان عراقی و مصری، به دلیل آن بود که کاروان عراقی می‌خواست خطبه به نام بویهیان بخواند و کاروان مصری به نام اخشیدیان (۳۲۸/۱). اما فی الواقع،

در حالی که از شام و مصر، کمتر چنین اتفاق می‌افتاد؛ مگر آن‌که مشکلی در خود آن بلاد رخ می‌داد و سبب تعطیلی حج می‌شد، چنان‌که در سال ۵۶۲ چنین شد و از مصر کسی به حج نیامد (۳۵۷/۱). در سال ۴۹۰ ابو حامد غزالی، گویا از شام، به حج رفت (۳۴۹/۱).

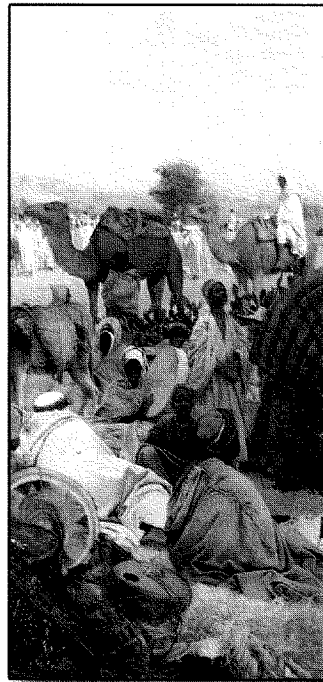
کاروان حج عراقی اسیر دست اعراب

غارث حجاج عراقی توسط اعراب همچنان سیره مستمره عرب بود. در سال ۴۴۴ چنان غارتی نسبت به حجاج عراقی در میان راه مکه - مدینه صورت گرفت که بی‌مانند بود (۳۵۲/۱). این اتفاق در ایران یا عراق به ندرت صورت می‌گرفت و کمتر موردی از غارت کاروان حج در این مناطق گزارش شده است. با این حال، یکبار در سال ۳۵۲ حجاج عراق به محض حرکت از بسطام، مورد حمله سپاهی از خراسان که عازم طبرستان بودند، قرار گرفته و غارت شدند. اندکی بعد همین حجاج با اسماعیلیان روبه‌رو شده و آنان به ایشان حمله کردند و فاجعه آفریدند (۳۵۴/۱).

اشاره کردیم که مشکل اصلی حجاج عراق راه جبل بود که قبایل بدوی فراوانی در آن مسیر بودند و مزاحم حجاج می‌شدند.

فتنه‌ای میان مردم مکه و حجاج صورت گیرد و مکیان با استفاده از موقعیت طبیعی خود، به غارت حجاج می‌نشستند (برای نمونه: ۴۰۳/۱). این دشواری‌ها، سبب می‌شد که کاروان عراقی در بسیاری از سال‌ها نتواند حج به جای آورد. مورخ ما در باره این وضعیت معمولاً چنین می‌نویسد: «و لم یحجّ العراقی» (۴۱۱/۱). بسیاری از سال‌ها، مکیان طمع در اموال عراقیان می‌کردند و چون می‌دانستند که دولت یا خلافت حاکم در عراق توانایی فرستادن لشکر ندارد، به محض به دست آوردن فرصت دست به غارت اموال حجاج عراقی می‌زدند. این غارت‌ها، منهای آن‌که مشکلات مالی برای حجاج درست می‌کرد، در حج آنان هم خلل ایجاد کرد و مانع از آن می‌شد تا اعمال حج را درست انجام دهند (۳۵۵/۱). چنانکه به خاطر ترس از نیروهای امیر مکه، طواف در مسجد الحرام را هم با ترس و لرز انجام می‌دادند (۲۴۳/۲). کاروان حج عراقی، گاه از مسیری جز مسیر معمولی می‌آمد که گرچه از چنگ اعراب می‌گریخت اما به دلایل دیگر دچار مشقت می‌شد (۳۵۶/۱). مشکلات قتل و غارت میان حجاج عراقی و مکیان یکسره ادامه داشت (دو نمونه را

رقابت جدی از زمان سلجوقیان به بعد برابر فاطمیان و همین‌طور برابر یمن بالاگرفت و حوادث خونینی را در مکه به همراه داشت. (در این باره نک: به کتاب «التنافس السلجوقی الفاطمی فی بلاد الحجاز و امرة الحج، سلیمان الخرابشة، اردن، ۱۹۹۹).



به محض آن‌که اوضاع مکه بحرانی می‌شد، کاروان حجاج عراقی مورد حمله واقع شده شماری کشته و زخمی شده و اموالشان غارت می‌شد. این قبیل رویدادها را در سال‌های زیادی می‌توان مشاهده کرد. گاه ورق بر می‌گشت و عراقی‌ها دیگران را غارت می‌کردند. این هم ممکن بود که

بلکه امیر الحاج شیعه بود. جزیری ذیل حوادث سال ۵۶۶ می‌نویسد: امیر الحاج عراقی طاشتکین مستجندی؛ یعنی امیر کبیر مجدالدین ابوسعید مستجندی بود. پس از وی، این کار به فرزندش مستضی رسید. طاشتکین سال‌ها امیرالحاج عراق بود و بیش از بیست بار به حج رفت. وی زمانی امیر حله و ستر و خوزستان شد. فردی کریم و اهل بذل و بخشش، شجاع، بلند همت و صبور و شیعه بود که در سال ۶۰۲ درگذشت. اولین سال امارت او بر حج سال ۵۶۵ بود. کم حرف بود و گاه هفته‌ها می‌گذشت یک کلمه حرف نمی‌زد. وی در تستر مرد و جنازه‌اش را به نجف بردند و در آنجا دفن کردند (۳۵۸/۱ - ۳۵۷). در سال ۵۷۹ که امیر طاشتکین به حج آمد، تعداد زیادی از امرای عجم خراسانی همراهش بودند (۳۶۰/۱). از این طاشتکین اطلاعات فراوانی در دست است. ابن کثیر اشاره می‌کند که وی ۲۶ حج با مردم به جای آورد و در حجاز گویی یک پادشاه بود. وی بعدها متهم شد که با صلاح الدین ایوبی برای تصرف بغداد مکاتبه کرده که به نظر ابن کثیر دروغ بود. حله که شیعی نشین بود، در اقطاع او بود (البدایة و النهایة، ۳۵۲/۱۲؛ ۴۵/۱۳). بعدها صاحب حله را به خاطر

بنگرید در: (۳۶۵/۱). در سال ۶۱۸ آنچنان اخبار این مشکلات و وفور «کفره» در مناطق زیاد شد که هیچ کس از بلاد عجم و همدان و اصفهان به حج نرفت (۳۶۹/۱).

یکی از مشکلات پنهان حج در تمام این ادوار این بود که از یک سو، اشراف در مکه تمایلات زیادی داشتند و تبلور آن در اذان بود که «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» گفته می‌شد. امرای حج شام و مصر، ضمن آن که در دوره فاطمیان روی این مسأله اهتمام داشتند، در دوره‌های دیگر سخت با آن مخالف بودند و به محض تسلط، از آن جلوگیری می‌کردند (۳۴۵/۱، ۳۶۱). زمانی خلافت عباسی هم با آن به مخالفت می‌پرداخت.

روزگاری این اوضاع به عکس شد. شام و مصر، در دوره ممالیک سخت سنی‌گری کردند، درحالی که به عکس، تعداد فراوانی از حجاج عراقی شیعه بودند.

برای سال‌ها (گویا از سال ۳۵۴) یک علوی شیعه، که نقیب علویان هم بود، امیر الحاج عراق شد. این شخص کسی نبود جز ابو احمد حسین بن موسی موسوی (پدر برادران شریف رضی و مرتضی).

بعدها هم مکرر اتفاق می‌افتاد که نه تنها شیعیانی در کاروان حج عراق بودند،

رمضان سال ۵۵۹ درگذشت. جنازه‌اش ابتدا در موصل دفن شد، اما در میانهٔ ۵۶۰، او را به مکه برده طوافش دادند. آنگاه به مدینه برده، اطراف حجرهٔ پیامبر ﷺ گرداندند و سپس دفن کردند. پسرش جلال الدین هم از امرا و ادبای به‌نام بود که در دنیسر مرد و جسدش را هم به مدینه منتقل کرده در قبر پدر دفن نمودند (وفات: ۱۴۳ - ۱۴۶). شرح حال مفصل تری را تقی الدین مکی در العقد الثمین (۲/۲۱۲، ۲۱۷) آورده است. صاحب اتحاف (۲/۵۱۴) نوشته است که در سال ۵۴۹ این وزیر، پنج هزار درهم همراه حاجبش به مکه فرستاد تا برای بازسازی طلاها و نقره‌های کعبه و ارکان آن هزینه شود. همو در سال ۵۵۰ در جدیدی برای کعبه، که با نقره و طلا زینت داده شده بود، نصب کرد (اتحاف: ۲/۵۱۵). در سال ۵۵۱ هم آب عرفات را تعمیر کرد و پول زیادی به اعراب بنی سعیه داد تا آب را به روی حجاج نیندند (اتحاف: ۲/۵۱۸). وی قبه العباس را که روی زمزم بود، ساخت، که تا سال ۸۰۷ برقرار بود و آن سال تخریب و بازسازی شد (اتحاف: ۳/۴۴۳). به گزارش صاحب اتحاف (۲/۵۲۷) و جزیری، زمانی که وی در سال ۵۵۹ درگذشت، تابوت او را به عرفه برده و مکیان در آنجا اجتماع

بستن دروغ به طاشتکین کشتند (تاریخ الاسلام ذهبی، ۹۵/۴۱). ذهبی جای دیگری هم از روی تعصب در بارهٔ طاشتکین نوشته است: «وکان شیعیاً جاهلاً» (۹۲/۴۳).

جمال الدین جواد اصفهانی

از کسانی که خدمات فراوانی به مکه و مدینه و حجاج کرد، ابو جعفر جمال الدین محمد بن علی بن ابو منصور اصفهانی موصلی بود. شرح حال مفصل این وزیر را ابن خلکان آورده و گفته است که جدش ابو منصور در خدمت ملک‌شاه سلجوقی بود. جمال الدین خود در خدمت محمود بن محمد بن ملک‌شاه بود. زمانی که اتابک زنگی بن آق سنقر بر موصل و نواحی آن حاکم شد، این جمال الدین به خدمت وی درآمد. در زمان سیف الدین غازی، پسر اتابک زنگی، وی به وزارت رسید و از آن پس، به دلیل بخشنده‌گی‌های فراوانش، لقب «جواد» یافت. به جز تعمیر مسیر آب عرفات، ساخت دیوار مدینه هم از کارهای اوست. هر سال اموال زیادی هم برای فقرای حرمین می‌فرستاد. با روی کار آمدن قطب الدین مودود، برادر سیف الدین غازی، وی زندانی و در قلعهٔ موصل حبس شد تا آن‌که در دههٔ آخر شعبان یا اوایل



(العقد الثمین، ۲/۲۱۶). اطلاعات بعدی او هم در باره وی، بسیار جالب و خواندنی است. (نیز شرح حال او را در: مرآة الزمان، فی تاریخ الاعیان - حیدرآباد ۱۹۵۱ - ۱/۸، ۲۴۸ - ۲۵۱).

به هر روی، این جواد اصفهانی، خدمات زیادی داشت که گاه به اسم خلفا تمام می‌شد. جزیری از کار جواد در باره در کعبه یاد کرده که نام مُقتفی را روی آن نوشتند. وی می‌گوید: عبارت ابن اثیر موهوم آن است که مقتفی این کار را کرده، در حالی که از آن جواد بود (۱/۴۷).

حج ایرانیان در دوره ایلخانان

با بالا گرفتن حمله مغولان به ایران و سپس عراق، حج رفتن مسلمانان با مشکل مواجه شد. حج رفتن، فرع بر پول داشتن است و هر نوع ناامنی، با فراهم شدن شرایط حج ناسازگار است. این مشکل با ورود مغولان به بغداد، کاملاً جدی شد. جزیری در باره حمله اول مغولان به بغداد می‌نویسد: در ۶۳۴ عراقی‌ها حج به جای نیاوردند و عامل آن حمله تاتارها به بغداد بود. مستنصر علما را گرد آورد و از ایشان خواست اجازه دهند تا حج تعطیل شود تا آماده جهاد شوند. آنان هم فتوا دادند. بدین

کردند و سخت بروی گریستند؛ زیرا از سوی وی کمک‌های زیادی به آنان می‌رسید. تابوت را بالای جبل الرحمه بردند، سپس به منا آورده، آنجا شتری قربانی کردند. سپس او را در مسجد الحرام طواف داده و همچنان به گریه و زاری مشغول بودند. آنگاه تابوت را به مدینه برده و او را در آنجا دفن کردند (در، ۱/۳۵۵، ۳۵۶).

تقی‌الدین مکی فاسی نوشته است که روز دفن این «جواد» گریان‌ترین روز در مکه بود. مردم او را به وادی مَحْرَم برده، شقه‌ای بر روی او انداختند، گویی مُحرم است. سپس او را به عرفات آورده و مردم مکه گریان همراهی کردند تا روی جبل قرار گرفتند. سپس او را به منا آوردند و شتری خریده، ذبح کردند. آنگاه به مکه برده او را در اطراف کعبه طواف دادند. مردم از شدت گریه خود، از کعبه غافل شده بودند. حتی زنان هم در آمده جلوی تابوت او گریه کرده و فریاد می‌زدند: «وَ كَانَ یَوْمًا عَظِیْمًا». سپس او را به مدینه بردند و مردم آن شهر هم مثل مردم مکه عمل کرده، او را داخل روضه برده بر او نماز خواندند. سپس وی را به رباطی که ساخته بود بردند و آنجا دفن کردند. میان رباط او با مسجد نبوی، تنها چند ذرع فاصله به اندازه یک راه عبور بود

دولت ایلخانی هم به حوادث مکه باز شد. سلطان محمد خدابنده و فرزندش ابوسعید به دفاع از حمیضه، فرزند ابونمی در مقابل سایر برادران پرداختند. به دنبال آن، در سال‌های ۷۱۶-۷۱۷ شمار زیادی از مغولان راهی مکه شدند. در منابع موجود، چنین تصویر شده است که روافض هم از این فرصت استفاده کرده، گویی بر آن شدند تا به نبش قبر شیخین پردازند، اما کاری از پیش نبردند (۳۹۰/۱). به نظر می‌رسد اینها توهمات است که برخی از مورخان مکی داشته‌اند. قاشانی از معاصران الجایتو ذیل حوادث سال ۷۱۶ می‌نویسد: و به همین تاریخ و شهور این سال، حمیضا پسر رییس مکه، برادر خود را که مربوٹ و مربای سلطان ناصر مصر بود، بکشت و به دیار عجم، به خدمت سلطان محمد الجایتو مبادرت نمود و به اجلاس خود به جای برادر، از حضرت همایون مدد و مساعدت طلبید. سلطان از خواص و مقربان خود، حاجی دلقندی را با یک هزار سوار جان سپار به استمداد و استنجا او نامزد کرد، به دفع دیگران تا او را در مکه بر تخت مملکت قرار و آرام دهند. و بصره به او داد تا مال بصره بستاند و به سیل راه حج کند و چهارپایان بسیار وجه سیل راه کند (تاریخ

ترتیب یک‌صد هزار نفر را برای دفاع از بغداد آماده کردند (۳۷۳/۱). هفت سال حج تعطیل بود تا آن که در سال ۶۴۰ کاروان حج عراق به حرمین عزیمت کرد اما باز تعطیل شد و مجدداً ۹ یا ۱۰ سال بعد؛ یعنی در سال ۶۵۰ تعدادی از بغداد به حج عزیمت کردند (۳۷۴/۱).

بغداد در سال ۶۵۶ توسط مغولان فتح شد و زان پس، دولت ایلخانی جایگزین خلافت عباسی شد. طبعاً در دولت ایلخانی هم می‌بایست مقدمات حج آماده می‌شد و این به رغم آن بود که هلاکوخان مسلمان نبود. تحوّل که از این پس رخ داد این بود که صورت عربی عراق باز هم تضعیف شده و بیش از پیش رنگ عجمی به خود گرفت. نخستین حج عراقیان پس از حمله مغولان در سال ۶۶۶؛ یعنی ده سال پس از فتح بغداد بود (۳۷۸/۱). شمار حاجیان عراقی، سال به سال، رو به تزاید می‌گذاشت. در سال ۷۰۵ شمار حجاج از نقاط مختلف؛ از جمله عراق عجم بسیار بالا بود (۳۸۸/۱). در باره حج این دوره، در مقاله‌ای تحت عنوان «حکم فتح راه حجاز» (فصلنامه میقات حج، ش ۱۵) توضیحاتی آورده‌ایم. با درگذشت ابونمی اول (۷۰۱) و بالاگرفتن اختلافات میان فرزندان وی، پای

تام و تمامی به امر حج داشت و محمل را با حریر پوشانده، آن را با طلا و مروارید و یاقوت و انواع جواهرات زینت بخشید، به‌حدی که ارزش آن به یک صد تومان رسید. ذهبی آن را معادل دوست و پنجاه هزار دینار مصری می‌داند. در این سال؛ یعنی سال ۷۲۰ به حدی موقیعت ابوسعید بالا گرفت که در مکه، پس از نام سلطان مصر، نام وی را آورده، برایش دعا کردند (۳۹۳/۱). مؤلف به نقل از مسالک الابصار می‌نویسد که راه حج عراق بسیار دهشتناک بود تا آن‌که دولت عباسی از میان رفت. در دوره سلطنت سلطان ابوسعید خربنده وی با سلطان مملوکی الملك الناصر صلح کرده و ابوسعید از او خواست تا راه عراق را امن کند. ناصر هم دستوراتی برای امرای آل فضل و قبایل عین و طی و دیگر عربها فرستاد تا راه را بگشایند و مسیر را برای عبور حجاج عراق از بغداد به مکه معظمه فراهم سازند. به ملک العرب ابوموسی مهنابن عیسی و دیگر امرای آل فضل و سایر امیران عرب و مشایخ قبایل مختلف، فرامینی با همین منظور نوشته شد. به خصوص به امیر آل فضل فرمانی نوشت تا سپاهی را همراه با کاروان عراقی به یاری برخی از برادرانش اعزام کند تا آنان را از

الجایتو - تهران ۱۳۴۸ - صص ۱۹۹ و ۲۰۰). اما کار حمیضه به جایی نکشید، به خصوص که همان سال الجایتو درگذشت. در سال ۷۱۸ کاروان عراق به حج اعزام شد و عرب‌ها نتوانستند چیزی از آنان بگیرند. علی شاه وزیر سلطان ابوسعید کسی را همراه این کاروان فرستاد تا دو حلقه طلای با ارزش را بر در کعبه آویزان کنند. اما امیر الحاج مصری گفت که بدون اجازه سلطان مصر، اجازه این کار را نخواهد داد. نماینده علی شاه که نامش حاج هولواچ - نایب السلطنه عراق - بود گفت، وزیر نذر کرده است در صورتی که بر رشید الدین فضل الله غلبه کند، این دو حلقه را در کعبه آویزان کند. دو حلقه برای مدت کوتاهی آویزان شد و سپس توسط امیر مکه برداشته شد (۳۹۱/۱). مقصود مؤلف از علیشاه وزیر، خواجه تاج الدین علیشاه (م ۷۲۴) است که با تحریک امیرچوپان بر ضد رشیدالدین، سبب شد تا در سال ۷۱۷ سلطان به قتل او فرمان دهد (تاریخ‌گزیده، ۶۱۳). آویختن این دو حلقه، نذر برای این کار بوده است.

ابوسعید پسر خدابنده، به محمل عراقی توجه خاصی داشت و آن را آبرومند در می‌آورد. منبع ما می‌گوید که ابوسعید عنایت

مقریزی ذیل رخدادهای سال ۷۲۰ می‌نویسد: در این سال پیامی به مصر رسید که سلطان ابوسعید در مملکت خود ندای حج سر داده و همه چیز را تجهیز کرده است اما فیاض و سلیمان، فرزندان مهنا، فسادشان گسترش یافته و راه را بر تجار می‌بندند. ترس آن هست که متعرض کاروان حج عراق شوند. سلطان مملوکی، سیف‌بن فضل، برادر مهنا را از آن بلاد خواست و با او قرار گذاشت که پدرش مهنا و برادران دست از تعرض کاروان عراق بردارند. آنان پذیرفتند و تعرضی نکردند. مهنا فرزندش موسی را هم نزد سلطان فرستاد تا این خبر را به سلطان مملوکی بدهد و سلطان هم به وی اکرام کرده به او و همراهانش خلعت داد (السلوک، - قاهره ۱۹۵۶ - ۱/۲، ۲۱۱ - ۲۱۲). این خبر روایت پیشگفته از الدرر است.

اما خبری هم از قاضی نور الله: شهاب‌الدین فرزند رمیثه بن ابی نمی، نزد سلطان ابوسعید آمد و محمل سلطان را به مکه برده، مقدم بر محمل دیگر سلاطین داشت و زری که به اسم سلطان بود، در آن دیار جاری ساخت. بنابراین، بعد از عود سلطان، بیش از پیش در تعظیم و اجلال او کوشیده، امارت اعراب عراق بدو داد و بعد از سلطان بر حله استیلا یافت. امیر شیخ

کوفه تا مکه همراهی کنند و دوباره به کوفه بازگردانند و امنیت راه و منازل را عهده‌دار شوند و جلوی تجاوزات را بگیرند. آنان نیز فرمان وی را پذیرفتند.

بدین ترتیب کاروان عراق برای سالها با امنیت به حج می‌رفت تا آن که سلطان ابوسعید مرد و این وضعیت به هم خورد و حج برای سالها تعطیل شد و دیگر احدی از این راه به حج نرفت. زان پس ساکنان آن دیار تنها از راه دمشق به حج می‌رفتند و با محمل شامی همراه می‌شدند. البته این راه گاه باز می‌شد اما آن امنیت نبود. گاهی حج تعطیل می‌شد و گاه به راه می‌افتاد. این بود تا زمان الملک الاشرف قایتبای در اواخر قرن نهم که دیگر حج به خاطر ترس راه از آن مسیر قطع شد و تا زمان ما که کسی نزد وی در این باره سخن نگفته و این به رغم تسلط وی بر بغداد و ورود نایبان او به این دیار است. تنها در برخی از مواقع، طایفه بنی جبر از آن مسیر می‌آیند و دسته‌هایی از عجم هم آنها را همراهی می‌کنند (۸۰/۲).

در واقع مناسبات خوب ابوسعید با الملک الناصر از یک طرف و روابط مثبت با شرفای مکه، سبب شد تا در طول حکومت ایلخانان، بهترین دوره در زمینه حج، همین دوره ابو سعید باشد.

گذاشته است. این خدمات چندان مفصل بود که بخشی از آن‌ها را در همین منبع (۳۹۴/۱) می‌توان ملاحظه کرد. اجرای یک طرح چهارماهه برای تأمین آب مکه، از اقدامات وی بود که خشم سلطان مملوکی را به دنبال داشت. اما او نمی‌توانست کاری انجام دهد.

مقریزی از تلاش وی برای بازسازی چشمهٔ عرفه در سال ۷۲۶ سخن گفته است (السلوک: ۱/۲، ص ۲۷۵؛ اتحاف الوری: ۵۲۷/۴).

وی همان سال چشمهٔ بازان را هم در مکه بازسازی کرد که برای مکیان بسیار مفید افتاد؛ چون واقعاً به آن نیازمند بودند (اتحاف: ۴۶/۳؛ شفاء الغرام: ۳۴۷/۱؛ السلوک: ۱/۲، ص ۲۷۵). این زمان شمار حجاج عراقی افزون شده بود و مکه در وقت آمدن حجاج، در مضیقهٔ آب بود. آن وقت مردم هر ظرف آب را در ایام حج به ده درهم مسعودی می‌خریدند. امیر چوپان خواست خدمتی بکند که او را به بازگشایی این چاه تعطیل شده راهنمایی کردند. وی یکی از افراد مورد وثوقش را مأمور کرده، پنجاه هزار دینار به او داد و او را به مکه فرستاد. این شخص، وقتی مناسک حج را به سرانجام رساند، به سراغ چشمهٔ عرفه رفت.

حسن نویان او را محاصره کرده بعد از تسخیر بکشت (مجالس المؤمنین، ۲/۲۹۳).

امیر چوپان و حرمین

منابع تاریخی از ارتباط امیر چوپان با حرمین فراوان سخن گفته‌اند. این امیر چوپان از سال ۶۸۸ در خدمت ارغون خان مغول درآمد و بعدها در کنار غازان خان و الجایتو بود تا آن که زمان ابوسعید رتبتی بلند یافت، اما اندکی بعد مورد خشم وی قرار گرفت و در محرم ۷۲۸ در حالی که نزد غیاث‌الدین کورت‌گریخته بود، توسط وی - و طبعاً برای خوشخدمتی به ابوسعید - کشته شد. شاید لازم باشد اشاره کنیم که این زمان در ایران بزرگ سلطان ابوسعید و در شامات الملك الناصر مملوکی حکومت می‌کردند و روابط کم و بیش خوبی داشتند. داستان مناسبات آنان، بخش مهمی از سیاست خارجی ایران را در آن دوره تشکیل می‌دهد (نک: دین و دولت در ایران عهد مغول، بیانی، - تهران ۱۳۷۵ - صص ۱۰۳۷ - ۱۰۵۶).

خدمات وی به حجاج و تلاش‌هایی که برای آب مکه داشت و همین‌طور انفاقات فراوان او در این شهر، خاطراتی خوش از وی در منابع تاریخی برجای

منصرف شده است (سلوک، ۲/۱، ۲۷۷).
 زمانی که وی کشته شد، تابوت وی را همراه با کاروان حج عراق به حرمین آوردند. این ماجرا در سال ۷۲۸ بود. تابوت چوپان را شبانه در مسجد الحرام طواف داده به سوی مدینه بردند. وی در مدرسه‌ای که خود در این شهر ساخته بود، و نزدیک باب الرحمه قرار داشت، محلی را برای دفن خود معین کرده بود که امکان دفن او در آنجا فراهم نشد و در بقیع مدفون گشت (۳۹۵/۱؛ اتحاف: ۴۴۶/۳؛ العقد الثمین: ۴۴۷/۳). (در باره درگذشت وی نک: العقد الثمین: ۴۴۶/۳، ش ۹۲۰)

توجه وی به حج، چندان بود که در سال ۷۳۰ همچنان برخی از نزدیکان وی امیر حج عراقی بودند. در این سال امیرالحاج عراق، شخصی به نام محمد الجویج (در اتحاف ۱۸۹/۳: محمد حجیج) از اهالی توریز؛ یعنی همان تبریز و از نزدیکان اولاد امیر چوپان بود که نزد سلطان ابوسعید موقعیت بالایی به دست آورده بود (۳۹۶/۱). باید افزود که یکی از امرای مغول با نام یاسور هم که ابوسعید، توهم توطئه‌ای از ناحیه وی داشت؛ به تحریک ابوسعید، در جمرات کشته شد (اتحاف: ۲۰۱/۳).

وی اعلام کرد برای یک روز کار سه درهم می‌دهد. به دنبال آن کارگران فراوانی رفتند و کار را به انجام رساندند. حتی برخی از زنان هم به کار مشغول شدند تا آن‌که آب به شهر مکه و در میان صفا و مروه رسید. این کار چهار ماه به طول انجامید و برای آن یک‌صد و پنجاه هزار درهم صرف شد. این خبر در اتحاف (۱۸۱/۳، ۱۸۲) و سلوک مقریزی (۲/۱، ۲۷۵) آمده و صاحب اتحاف، به دنبال آن، داستان دیگری هم که برای مؤلف جالب بوده در این رابطه نقل کرده است. آب آن قدر در مکه زیاد شد که مکیان آن را برای سبزیجات هم استفاده کردند (سلوک، ۲/۱، ۲۷۵). مقریزی ذیل حوادث سال ۷۲۶ می‌نویسد: در این سال گفته شد که امیر چوپان، شماری از برگزیدگان سپاه اردو را در حد ده هزار نفر آماده کرده و قصد حج دارد. در آن سال نایب سلطان؛ یعنی امیر سیف‌الدین ارغون هم به حج رفته بود. سلطان مصر در هراس افتاد که نکند چوپان قصد دارد ارغون را دستگیر کند. به همین جهت به نایب شام دستور داد با سپاه خود به طرف کرک برود و به ارغون بپیوندد. گویا همه این‌ها شایعه بود و هدف سلطان مصر چیز دیگری بود. پس از رفع خطر، شایع شد که امیر چوپان از حج

قاضی قزوینی مکه و مؤذنان کازرونی حرم الهی

حرمین به جز آن که مردمانش از سادات و جز آن، صاحب شهر خویش بودند، از خارجیان غالباً در اختیار مصری‌ها و شامی‌ها بوده است. اما به خصوص از دورهٔ پس از مغولان، شمار زیادی از ایرانیان به سمت غرب کوچ کرده و گاه در حرمین هم اقامت می‌کردند. بنابراین شگفت نیست که بدانیم در سال ۷۳۱ قاضی القضاة مکه، شخصی به نام جلال الدین محمد قزوینی بوده است (۳۹۹/۱). توجه داریم که بعدها در دههٔ پایانی قرن دهم هجری، میرمخدوم شریفی قزوینی شافعی حنفی شده هم، که از ایران گریخت، در مکه قاضی شد. عمر نویسندهٔ این کتاب به آن دوره نرسیده تا خبر آن را گزارش کند.

اما اگر قاضی ایرانی در مکه اندک است، مؤذن کازرونی در مکه متعدد بوده است. در این کتاب دست کم به یک مؤذن، که از قضا بدشانس هم بوده، اشاره شده است. وی علی بن محمد بن عبدالسلام کازرونی بود که در سال ۶۹۵ در مؤذنهٔ باب علی مشغول اذان گفتن بود که صاعقه آمد و او تلف شد (۳۸۴/۱). اما کازرونی یا کازرینی بودن مؤذنان مکه یک سنت بود و

اطلاعات فراوانی در بارهٔ بیش از سیزده تن آنان را می‌توان در العقد الثمین (۶۹/۲)، ۱۲۱، ۱۵۶، ۸۱/۳، ۱۰۳، ۳۶۲/۴، ۲۱۲/۵، ۲۱۳، ۴۳۱، ۴۸۸، ۲۰۳/۶، ۲۳۳). مشاهده کرد.

آغاز حج ایرانیان به صورت مستقل

سلطنت ایلخانی پس از مرگ ابوسعید، در سال ۷۳۶ رو به زوال رفت و یکی دو دهه بعد، دیگر اثری از آن نماند. به جای آن ملوک الطوائفی ایران و عراق را گرفت. مرگ ابوسعید سبب شد تا در سال ۷۳۶، کسی از عراق به حج نرود و این تعطیلی برای یازده سال ادامه یابد، اما پس از آن، در سال ۷۴۸ شمار زیادی از اهل عراق به حج رفتند (۴۰۵/۱).

آنچه در ارتباط با حج ایرانیان قابل توجه است این‌که با آشفتگی اوضاع سیاسی عراق و ایران و ملوک الطوائفی شدن مناطق مختلف و نابود شدن تمرکز سیاسی، کاروان عراق نتوانست با موقعیت خوبی در حج ظاهر شود. شاید یکی از پیامدهای این مسأله آن بود که حجاج ایران ارتباطشان با عراق عرب قطع شد و خود به‌طور مستقل و از راه‌های تازه‌ای که پیش از آن هم مردمان بخش‌های جنوبی ایران از آن مسیرها به حج

بازگشتند و تعداد اندکی موفق شدند تا به حجاج بغداد بپیوندند و به حج بروند (۴۱۹/۱). در ذیل حوادث سال ۷۹۵ آمده است که هیچ‌کس از عراق حج به جای نیاورد (۴۲۵/۱). بعد از دو سال تعطیلی، در سال ۷۹۷ کاروان عراق تنها در حد یک صد شتر به حج رفت (۴۲۵/۱). می‌دانیم که این زمان، حمله تیمور به ایران سبب آشفتنگی و ویرانی فراوانی شده است. در سال ۸۰۷ محمل عراقی دوباره به راه افتاد. در این وقت شایع شد که کاروان حج عراق، به ریاست فرزند تیمور که امیر بغداد بود به حج آمده است. اما اندکی بعد معلوم شد که خبر دروغ است و کاروانی ضعیف همراه کسی که از طرف تیمور موظف شده، به حج آمده است. حج عراقی‌ها از سال ۷۹۷ تا این سال تعطیل شده بود (۴۲۹/۱). جزیری در جای دیگری می‌نویسد که حجاج عراقی در سال ۸۰۷ علی‌العاده با محمل آمدند و این بعد از آن بود که برای ۹ سال حج تعطیل شده بود. در شعبان این سال، تیمورلنگ مرد و حجاج عراقی بعد از آن، برای پنج سال از همان راه با محمل به حج آمدند اما دوباره سه سال تعطیل شد. یکی سال ۸۱۳ که سلطان احمد بن اویس، سلطان بغداد کشته شد. وی بانی محمل عراق در سال‌های

می‌رفتند، عازم حج شدند. از این پس گاه از حجاج ایران با تعبیر حجاج عراق عجم یاد می‌شود که به دلیل تحولات سیاسی در عراق، از راه احساء و قطیف عازم حج می‌شوند (۴۳۳/۱).

جزیری می‌گوید در سال ۷۵۸ حجاج مصر و شام بسیار اندک بودند. در این سوی، حجاج عراق دو محمل داشتند: یکی از بغداد و دیگری از شیراز. (۴۱۱/۱).



شیراز یکی از مراکز مهم تمدنی ایران در قرن هشتم و نهم هجری است. طبعاً تعداد فراوانی از حجاج از این دیار بودند و مسیر آنان نیز رفتن به سمت احساء و از آنجا به حج بود. در ذیل حوادث سال ۷۸۵ گزارش شده است که حجاج شیراز و بصره در منطقه لحسا غارت شدند و هرآنچه همراه داشتند از آنان گرفته شد. افرادی که سالم ماندند، با پای پیاده به خانه و کاشانه

یکی از علایم برجستگی این دوره همین است که شاهرخ در سال ۸۴۸ برده کعبه را فرستاد (۴۵۸/۱)، اقدامی که معمولاً بزرگترین سلطان، که بالاترین تسلط را در مکه داشت، انجام می‌داد. با این حال، نباید تصور کرد که شاهرخ چنین نفوذی در حرمین داشته است. همان منبع اشاره می‌کند که همراه محملی که آمده بود، صدقهٔ ناچیزی هم بود که در میان مردم توزیع شد. در سال ۸۵۰ گفته شد که سال آینده همسر شاهرخ به حج می‌آید که البته در حوادث سال بعد، اشاره به آن نشده است (۴۵۸/۱، ۴۵۹). پردهٔ داخلهٔ کعبه هم که از شاهرخ بود تا سال ۸۵۶ در آنجا بود که در سال یاد شده به دستور جقمق مملوکی عوض شد (۴۶۲/۱).

مركزیت نجف برای اعزام کاروان

نجف در مدخل راه جبل؛ یعنی کهن‌ترین راه حج عراق بود و بسیاری از عراقی‌ها و ایرانی‌ها برای رفتن به حج از این نقطه عزیمت می‌کردند. این زمان؛ یعنی قرن هشتم و نهم به تدریج بر شمار شیعیان هم افزوده شد و آمدن به عراق برای زیارت عتبات آنان خود یک ارزش مستقل داشت. شیعیان عراق هم در این دوره رو به فزونی گذاشته و حله از مراکز اصلی شیعه در عراق

قبل از آن؛ یعنی میان سالهای ۸۰۷ تا ۸۱۲ بود. بعد از سال ۸۱۳ که حج تعطیل بود، دوباره حج عراقی‌ها برقرار شد و تا سال ۸۲۰ ادامه داشت. بانی محمل عراق در این سال‌ها، حاکم بغداد از سوی قریوسف ترکمانی بود (۲/۲۴۶).

در وقایع سال ۸۱۴ آمده است که عدهٔ قلیلی از شیراز به حج آمدند (۱/۴۳۴). این نشان می‌دهد که شیراز مرکزیتی در امر ارسال کاروان حج به دست آورده است. مسیر آنان همان احساء و قطیف بود.

علاوه بر شیراز، خراسان نیز نامش به عنوان ارسال‌کنندهٔ کاروان، به تدریج در منابع ظاهر می‌شود. این زمان، خراسان در اختیار شاهرخ بود و پس از چند دهه ویرانی، بار دیگر حرکت رو به رشد خود را آغاز کرده بود. در سال ۸۱۶ علاوه بر محمل بغداد، شماری از خراسانیان هم به بغداد آمده و همراه آن کاروان به حج مشرف شدند (۱/۴۳۴).

خراسان دهه‌های نخست قرن نهم، دوران تسلط شاهرخ و منطقه‌ای بالنسبه آباد بود. بنابراین می‌توان تصور کرد که از این منطقه، حجاج فراوانی به حج مشرف می‌شدند. طبعاً وقتی سخن از خراسان به میان می‌آید، مقصود خراسان بزرگ است.

شده بود. ظهور فقهای معروف برای شیعه در حله در قرن هشتم، این شهر را به صورت یکی از مراکز علمی شیعه در آورده بود.

به نقل جزیری، در سال ۸۳۱ پس از آن که بیش از ده سال بود که محمل عراق تعطیل شده بود؛ یعنی از پس از کشته شدن احمد بن اویس، حاکم بغداد، بار دیگر محمل عراقی تنها با چهار صد شتر به راه افتاد. تجهیز کننده این کاروان، حاکم شیعه حله، حسین بن علی فرزند سلطان احمد بن اویس بود. محل عزیمت این کاروان، مشهد علی علیه السلام یا شهر نجف بود (۴۴۸/۱).

با این حال، وضع عراق خراب تر از آن بود که حرکت محمل عراقی ادامه یابد، چنان که در سال های بعد از آن، دیگر خبری از اعزام آن نیست. در سال ۸۵۰ بار دیگر کاروان عراق از بغداد اعزام شد. این زمان احمد شاه پسر یوسف قراقویونلو که بر تبریز (که آن زمان توریز تلفظ می شد) تسلط یافت و پسرش بر بغداد مسلط شده بود، محمل عراق را به راه انداخت. این کاروان هزار سوار بود و کجاوهای هم در کار نبود. در راه تعدادی از عرب های مطیر حمله کردند که امیر سخت با آنان نبرد کرده، عربها را شکست داد. گفته شد که از مشهد (علی) هم تعداد زیادی برای حج آماده شده بودند

شده بود. شما از سال آینده بیاید، (۴۵۸/۱).

در سال ۸۵۷ کاروان حج عراق مورد غارت قرار گرفت. عبارت جزیری قدری مبهم است. وی می گوید: غالب اشخاصی که در این کاروان بودند، کشته شدند. از جمله شخصی که از خوارج بود (!) که به او شعیع گفته می شد و ادعا در نواحی عراق چنان بود که او مهدی است. وی اندکی بیش از بیست سال داشت و خود را شریف (از سادات) می دانست و این که مهدی است. جمع فراوانی از مردم گردش جمع شدند و شاهان شرق از وی عاجز گشتند؛ چرا که وقتی با سپاه به سوی او می رفتند، وی به جزائر می رفت و مخفی می شد. وی هر سنی را که می یافت می کشت و او «شیخ کبیر رافضی خبیث» بود که به هیچ دینی باور نداشت (۴۶۳/۱). آشکار است که این اطلاعات ناقص است؛ اما گویا «گویا» به دلیل مشکلی که در عبارت هست) جزیری بر آن است که بگوید وی هم در این غارت کشته شد. معلوم نیست چگونه یک جوان بیست ساله، «شیخ رافضی» می شود و همزمان از خوارج؟! مسیر حج عراقی ها همان راه جبل بود

ایرانیان از قالب اعزام محمل، که البته همان هم در دو قرن قبل از آن با فراز و نشیب زیاد همراه بود، بیرون آمد و به صورت متفرقه آن هم از راه‌های مختلف، انجام می‌شد. طبعاً مورخان تاریخ مکه که به محمل‌ها و اشراف توجه داشتند، دیگر خبری از حج‌گزاری ایرانیان ندادند و استثناءً اگر اتفاق خاصی می‌افتاد، بسیار محدود گزارش می‌شد.

خبری که جزیری آورده این است: در سال ۹۶۰ خندگار؛ یعنی سلطان عثمانی که در این وقت سلطان سلیمان بود، برای جنگ با قزلباش و قطع ریشه روافض راهی شد. در این هنگام دستوراتی به مکه رسید تا به قرائت قرآن بپردازند و به دعا مشغول شوند تا حضرت خندگار در این جنگ پیروز شود. شریف ابونمی و فرزندانش به همراه قاضی مکه و امیر جده و فقهای مختلف برابر باب ام هانی جمع شدند و اجزای قرآن، که توزیع شده بودند، خواندند و برای نصرت سلطان دعا کردند (۵۷۱/۱).

شادی جزیری، از نقل اخبار منفی نسبت به شیعیان، آن مقدار که به مکه مربوط می‌شود، درباره ذکر خبر درگذشت نظام‌الملک شیعی، که حاکم دکن بوده و به

که ناآرام‌ترین راه در طول تاریخ حج‌گزاری است و این به دلیل سکونت شمار زیادی از قبایل عرب بدوی فقیر است که کاروان‌های حج را وسیله ارتزاق سالانه خویش می‌پنداشتند و غارت آن برای ایشان یک اصل و کاملاً مشروع بود.

به علاوه، کاروان حج عراقی، احتمالاً به دلیل این‌که از این زمان به بعد، همیشه شامل جمع زیادی شیعه بود، محبوبیتی در حرمین نداشت. زمانی که در سال ۸۸۶ اعلام شد که محمل عراقی در حال آمدن به مکه است، شریف و اعیان شهر با امیرالحاج متحد شدند تا مانع از ورود محمل عراقی شوند. (۴۷۳/۱). گویا مقصود وارد شدن محمل؛ یعنی همان شتری است که به عنوان محمل مزین می‌شد، نه آن که مقصود جلوگیری از ورود خود حجاج عراقی باشد. در سال ۸۹۴ کاروان حج عراقی با امیر محملی، که نامش الزین کمونه بود، به مکه آمد و امیر آن با شریف مکه در زاهر دیدار کرد (۴۷۶/۱).

مؤلف درر و حج ایرانیان در دهه‌های نخست دولت صفوی

از اوایل دوره صفوی و با بالا گرفتن اختلافات صفوی - عثمانی، حج‌گزاری

به امارت مدینه منصوب شده، ابراز می‌کند. این به خاطر خدماتی بوده که به ابونمی و فرزندانش کرده است (۶۶۷/۱).

به هر روی، مکه اوایل قرن دهم، در اختیار شریف برکات بود که شهرت پسرش ابونمی دوم، که در سال ۹۱۱ به دنیا آمد و تا اواخر این قرن حکومت مکه را در اختیار داشت، از پدر بیشتر است. طی سال‌های دهه اول و دوم قرن دهم، کمتر اشاره‌ای در این منبع، به کاروان حج عراقی شده و به احتمال قوی، کاروان‌های کوچک و متفرقی به حج می‌آمده‌اند اما محتملی نداشته‌اند. به خصوص با بالا گرفتن کار شاه اسماعیل، اوضاع عراق عرب و عجم، پیچیده‌تر و مبهم‌تر شده و علی القاعده نباید در این زمینه، اقدامی صورت گرفته باشد. با تسلط عثمانی‌ها بر حرمین در سال ۹۲۲ - ۹۲۳ و با توجه به دشمنی موجود میان سلیم و اسماعیل، باز هم دشواری‌های مربوط به حج در عراق عجم و عرب بیشتر و بیشتر شد. از این پس داستان شکل دیگری به خود می‌گیرد. شگفت آن است که جزیری دیگر خبری از دیار عراق، جز به ندرت ندارد. وی می‌گوید: در سال ۹۶۲ گروهی از حجاج عراق و بغداد و بصره به امیری شخصی به نام موسی لنگروانی به حج

سال ۹۶۱ درگذشته، آشکار است. با رسیدن خیر درگذشت وی، خطیب عبدالباسط بن محمد بن ایوب شافعی، پس از نماز جمعه، بر او نماز می‌گزارد. بعد از آن که رییس در کنار زمزم بر او رحمت می‌فرستد و او را نظام‌شاه می‌خواند. در این وقت شماری از اعاجم [که اشاره به اهل سنت ماوراءالنهر است، کسانی که تعصب ضد شیعه داشتند] از این جهت که او رافضی بوده، اعتراض کردند. خطیب گفت، من به دستور این مرد؛ یعنی قاضی بر او نماز خواندم. قاضی هم گفت: رفض او نزد ما ثابت نیست. اما نقل شده است که او علناً روی منبر لعن بر صحابه می‌کرده است؛ همین‌طور در محافل و مشاهد. زمانی هم که یک رافضی نزد وی می‌آمده در حق او انعام می‌کرده است؛ به طوری که وقتی یکی از اشراف بنی‌الحسین از ساکنان مدینه با اسم علی بن شدقم از بزرگان شیعه نزد وی رفت، در نخستین ملاقات، ده هزار سکه طلا به او داد. وقت خداحافظی هم چنین کرد. و همین‌طور با دیگر کسانی که به سراغش می‌رفتند (۵۷۷/۱).

وی نگرانی خود را هم از این‌که در سال ۹۶۹ شریف مانع، با وجود آن‌که شهرت به رفض و حتی سب شیخین داشته،

فاخر بود. به همراه وی، جمعی از عجم و اعوان و انصارش بودند.

من در موسم آن سال در مکه بودم که خبر ورود او را به بغداد شنیدم و این‌که سپاهی از عجم که زیاده از حد بود، همراهی‌اش می‌کردند. نایب بغداد به وی اجازه عبور از بغداد را نداد و حتی لباس جنگ پوشید تا در صورتی که از فرمانش سرپیچی کردند، با آنان نبرد کند. سپس خبر آمدن و حرکت وی را برای حج به سلطان سلیمان فرستاد تا از او کسب اجازه کند. نایب بغداد به سطان گفت: تنها می‌توانی با شماری که به کمکشان نیاز داری سفر کنی اما نه با این جمعیت فراوان.

زمانی که بر نایب شام وارد شد، وی دستور داد تا او از جمعیت و یراق همراه خود کم کند که پذیرفت. سلطان و همراهانش، به همراه کاروان شام به مکه آمدند. نایب شام از ترس توییخ، خبر او را به دربار عثمانی رساند. از آنجا پیغام آمد که در بازگشت مانع از رفتن وی به بلادش شده و وی را برای رفتن به دربار سلطان تجهیز کنند. در این وقت، نایب شام جاویشی را از شام آماده حرکت کرده، پیام مکتوبی را به وی داد تا به امیر الحاج شامی و امیرالحاج مصری برساند تا مراقب وی باشند و اجازه

آمدند. [این زمان بغداد در اختیار عثمانی‌ها بوده است] این گروه طبل و لواء هم داشتند و بر آن بودند تا سال بعد با محمل به حج بیایند اما چنین چیزی فراهم نشد. وی از قول آنان مشکل را اعراب طول راه و ناامنی مسیر نقل کرده است (۸۱/۲).

در آخرین صفحات این کتاب گزارشی از حج سلطان، همسر شاه طهماسب و نیز گزارشی در پیدایش صفویه، به نقل از سید مرتضی، یکی از معلمان بچه‌های شاه طهماسب و از خاندانش شریف جرجانی نقل شده که آن را در مقاله‌ای مستقل آورده‌ایم.

سلطان دختر موسی، از طایفه‌ای از امرای ترک بود که به آنان بایندریه گفته می‌شد. وی همسر سلطان شاه طهماسب، پادشاه عجم و مادر شاه اسماعیل میرزا بود که زمانی والی خراسان بود و پدرش به خاطر تندوی او و ترسی که از آن داشت، وی را عزل کرد تا آن‌که خدا آنچه را خواست محقق کرد.

سلطان در سال ۹۷۱ از راه شام به حج آمد، در حالی که با تجمل و در محفّه‌ای بود که بالای آن قبه‌ای زیبا از چوبی مخروطی شکل با پوشش مناسب داشت و همراهش اثاثیه و اموال حیرت‌انگیز و فراوان و یراق

خادمان کم سن و سال سلطانه اختصاص دادند. محقق‌ها را هم در کنار باب‌الصفاء گذاشته و باقی ماندهٔ اسباب و اثاثیه را هم در کنار خیابان قرار دادند.

سلطانه همراه زنان، در شب، در اوقاتی که مطاف خلوت بود، طواف می‌کرد. وی به عرفات رفت و همه مناسک را به جای آورد و باز به همان خانه‌ای که برابر باب‌الصفاء بود، برگشت.

من از سید شریف حسن امیر مکه، شفاهی پرسیدم: آیا هدیه‌ای برای او فرستادید یا او را اکرام کردید؟ گفت: نه؛ اما از طرف او کسانی آمدند و هدایایی آوردند که من به آن‌ها توجهی نکردم.

کسی که من به او اعتماد داشتم از مدینه خیر داد که وقتی سلطانه به مدینه رسید، کسی از همراهانش شیخین را سب کرده بود. وی را نزد قاضی و شیخ الحرم برده و آنان حکم به قتلش کردند و پس از قتل، جسدش را کنار باب‌السلام آتش زدند. (در ادامه گزارشی در بارهٔ تأسیس دولت صفویه در چند صفحه آمده است. این مطالب، آخرین صفحات کتاب الدرر است که در چاپ حمد جاسر، صفحهٔ ۱۹۹۲ می‌باشد. باقی ارجاعات ما به چاپ دارالکتب العلمیه است.)

اقامت در مکه و مدینه را به او ندهند و این که او می‌بایست همراه حجاج شام «فی الترسیم و الیسق» باز گردد.

این جاویش (شاویش) در القاع الکبیر با امیر الحاج مصری، که از زیارت باز می‌گشت، برخورد کرده پیام مکتوب را به او رساند و از همان جا عازم مکه شد. امیرالحاج شامی، چهل نفر از تیراندازان انکشاری را در اطراف محفۀ سلطانه و مردان و زنان و اموال و امتعهٔ آنان قرار داد تا آنان را در وقت بازگشت به شام، در اختیار نایب شام قرار دهد. خود جاویش هم به همراه امیر الحاج مصری بازگشت. نام وی حسن بن عیسی بود که پدرش «عزیز الدولة المظفره - عیسی بن اسماعیل ابوحنیش، زمانی مقدم جماله الشام بود. وی امیر عرب‌های بنی عونه در بحیره بود تا آن‌که از عقبهٔ ایله به غزه منتقل شد.

زمانی که سلطانه به مکه رسید، در خانه‌ای در نزدیکی باب‌الصفاء اقامت گزید. این خانه گنجایش اموال و اثاثیهٔ او را نداشت؛ به همین دلیل فراشان، فضای بزرگی (زقاقاً کبیراً) را - میان خانه و خیابان، من الخام الأصفر الناخودی - آماده کردند و مطبخ و وسایل آن را در آنجا قرار دادند. همین‌طور محلی را به اسکان غلامان و